

پرده اول صحنه اول

به جز میز فلزی مدوری که در سمت چپ صحنه به طور نامحسوسی کج قرار داده شده و دو صندلی فلزی صحنه خالی است.^۱ هری از سمت راست صحنه وارد می شود. مردی میان سال است، چهل و چندساله. کت و شلواری اسپرت پوشیده، احتمالاً از پارچه پیچازی، با کلاهی برانزده که پس از نگاه رضایت آمیزی که به اطراف می اندازد آن را از سر برمی دارد و روی میز، کنار یک جفت دستکش چرمی خوش دوخت و روزنامه ای تاشده می گذارد. شانه هایش را به عقب فشار می دهد، گردنش را شل می کند و خلاصه خودش را آسوده می سازد. آرام می گیرد. نگاهی به ساعتش می اندازد. تکانش می دهد تا مطمئن شود کار می کند. درحالی که دوروبر را نگاه می کند، آن را به آرامی کوک می کند.

دوباره گردنش را صاف می کند. خم می شود و نخعی را که روی پاچه شلوارش است، فوت می کند. بدون اینکه دولا شود، کفش هایش را وارسی می کند. سینه اش را صاف می کند، دست هایش را زیر بغلش می زند و خیره می شود. گیج است. سرش را به آرامی به علامت تأیید تکان می دهد. نیم لبخندی بر لب دارد.

۱. در اجرای رویال کورت لوازم صحنه این گونه بودند: در سمت راست صحنه چوب پرچم سفید، بالای صحنه بالکنی کم ارتفاع که با پله ای به وسط صحنه می رسد و نرده ای سمت چپ صحنه.

جک هری!

[جک از طرف دیگر آمده است، طرف چپ صحنه. همان جور لباس پوشیده، ولی کمی شیک‌تر: دستمالی به جیب بالای کت و کلاه شاپویی که آن را یک‌وری بر سر گذاشته. همچنین عصای ساده و محکم و نسبتاً باکلاسی در دست دارد.]

هری جک.

جک خیلی وقته اینجاایی؟

هری نه. نه.

جک اشکالی نداره؟

هری نه، اصلاً.

[جک می‌نشیند. پاهایش را دراز می‌کند و احساس آسودگی اش را از این کار نشان می‌دهد.]

جک خوشحالم که دوباره خورشید رو می‌بینم.

هری خیلی.

جک به چند روزی افتاده بودم.

هری اُه، عزیزم.

جک سرد بود. تو تخت.

هری اُه، عزیزم. هنوزم... قدر آسایشو می‌دونی.

جک چی؟... حق با توئه. هنوزم... بیرون بودن باعث خوشحالیه.

هری اینه.

جک اشکال نداره؟

هری در خدمتیم.

[جک روزنامه را برمی‌دارد. بدون اینکه بازش کند به آن نگاه می‌کند.]

جک مرده شور خیرِ بدو بیرن.

هری بله.

جک تعجیبی نداره.

- هری بدتر می شه که بهتر نمی شه.
جک درسته... هنوزم... غرغر نمی کنن.
هری نه. نه.
جک از رو نمی رن، [روزنامه را برمی گرداند].
هری درسته.
جک محشره. [به روزنامه اشاره می کند].
هری خیلی.
جک خدای من... [مشتاقانه تکه ای را می خواند]. [وای، خوبه.
هری این یکیه؟ [از بالا نگاهی می اندازد].
جک [سرش را به علامت تأیید تکان می دهد]. بله... [با دهانش صدا
درمی آورد].
هری [سرش را تکان می دهد]. آره، خوبه.
جک بله... هنوزم...
هری ابرها... شکل های متفاوتشون رو تماشا می کنم.
جک بله؟ [سرش را بالا می آورد تا به آسمانی نگاه کند که هری به آن خیره
شده است].
هری می بینی چه جووری روی هم جمع می شن؟
جک خدای من!
هری تو نگاه اول... هیچی. بعد... فقط لبه هاشونو تماشا کن...
ببین.
جک حیرت انگیزه.
هری آدم وقتی داره راه می ره اصلاً متوجه نمی شه.
جک نه... هنوزم... بهترین موقع ساله.
هری چی؟
جک همیشه فکر می کنی این بهترین موقع س.
هری خب، بله.

جک نه خیلی گرمه، نه خیلی سرده.
 هری دیدیش؟ [به روزنامه اشاره می‌کند].
 جک [می‌خواند. بعد] خدای من... [دوباره مختصر می‌خواند.] خب...
 به کم غافلگیر شدیم... سام‌علیکم... [با فاصله می‌خواند. لبه
 روزنامه را برمی‌گرداند.] پناه بر خدا.
 هری چیزی که من احساس کردم.
 جک ذهن انسانی. [سرش را تکان می‌دهد].
 هری اُه، عزیزم، بله.
 جک یکی از این روزها...
 هری خب، بله.
 جک بعد کجا خواهند بود؟
 هری خب، بله.
 جک اصلاً به ذره هم فکرشو نکن.
 هری نه... اصلاً.
 جک [دوباره می‌خواند.] خدای من... [سرش را تکان می‌دهد].
 [هری خم می‌شود و با بی‌خیالی چیزی را از روی آستین جک برمی‌دارد].
 آهان...
 هری نخه.
 جک آهان... برش داشتی... [نگاهی به آستین دیگرش می‌اندازد، بعد
 به شلوارش].
 هری می‌بینم که آماده اومدی.
 جک چی...؟ آهان.
 [هری به جیب کت جک اشاره می‌کند. جک بارانی نایلونی تاشده‌ای
 بیرون می‌آورد که در حالت تاشده از دستش بزرگ‌تر نیست].
 بهتره مطمئن بشیم.
 هری خطر کردن بود. خودمو می‌گم.